



انسان‌شناسی قرآنی، مادر علوم انسانی اسلامی است/ طرد هرم مازلو در انسان‌شناسی قرآنی

انسان کاملی که مازلو مطرح می‌کند، مشکلات زیادی دارد؛ برای مثال، از نظر اسلام ضرورتی نیست که حتماً نیازهای مادی در یک سطح عالی برآورده شود تا بتوان به سطوح بالاتر اندیشید، بلکه می‌توان به رغم فشارهای مادی به نیازهای برتر خود توجه کرد.

انسان کاملی که مازلو مطرح می‌کند، مشکلات زیادی دارد؛ برای مثال، از نظر اسلام ضرورتی نیست که حتماً نیازهای مادی در یک سطح عالی برآورده شود تا بتوان به سطوح بالاتر اندیشید، بلکه می‌توان به رغم فشارهای مادی به نیازهای برتر خود توجه کرد.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، انسان‌شناسی علم شناخت انسان است که حوزه گسترده‌ای از علوم انسانی را در برمی‌گیرد و در آن اثرگذار است. از سوی دیگر، یکی از موضوعات اساسی که در قرآن مورد توجه قرار گرفته، موضوع انسان است. به همین جهت اهمیت بحث از انسان‌شناسی قرآنی بسیار روشن است و می‌تواند مقدمه و مبنایی برای علوم انسانی اسلامی فراهم کند.

در همین خصوص، با حجت‌الاسلام و المسلمین ابوالفضل ساجدی، مدیر قطب فلسفه دین ایران به گفت‌وگو نشستیم که مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

ایکنا: در ابتدا بفرمائید از نظر شما انسان‌شناسی قرآنی تا چه حد توصیفی و تا چه حد تجویزی است؟
توجه به رابطه گزاره‌های توصیفی و تجویزی در قرآن یکی از نکات مهم در رسیدن به دیدگاه انسان‌شناسی قرآنی است و انسان‌شناسی‌ای را که قرآن مطرح می‌کند، در ارائه توصیفاتش از انسان، که مقدمه طرح گزاره‌های هنجاری است، ترسیم می‌شود. آن‌چه که از قرآن استفاده می‌شود، هم توصیف انسان است که آن را در قالب توصیف استعدادها و ظرفیت‌های کمالی او می‌یابیم و هم تجویزهایی برای انسان. در حقیقت توصیفات قرآن، کانال و مقدمه گزاره‌های تجویزی آن است.

در واقع قرآن می‌گوید: ای انسان بدان که تو ظرفیت‌هایی داری و حال که چنین استعدادها و ظرفیت‌هایی داری، آن‌ها را بشناس و اگر می‌خواهی که این ظرفیت‌ها به فعلیت برسند، نیاز به راهنما داری و باید هدایت را به دست بیاوری. بر این اساس باید گفت که انسان‌شناسی قرآن فقط انسان‌شناسی توصیفی نیست و همراه توصیف، گزاره‌هایی هنجاری نیز با خود دارد.

ایکنا: تا چه حد دیدگاه‌های انسان‌شناختی قرآن را با دیدگاه‌های موجود قابل مقایسه و تطبیق می‌دانید؟
انسان‌شناسی را می‌توانیم از دیدگاه‌های متفاوتی مورد توجه قرار دهیم و احیاناً دیدگاه اسلام را با سایر مکاتب مقایسه کنیم و آن‌چه که در این مقایسه می‌یابیم این است که انسان‌شناسی اسلام با این مکاتب فاصله زیادی دارد. در واقع در مقایسه این دیدگاه‌ها با دیدگاه‌های انسان‌شناختی قرآن، می‌توان دید که دیدگاه‌های مکاتب مختلف از چه ضعف‌های آشکاری رنج می‌برند و دیدگاه‌های انسان‌شناختی قرآن و اسلام چه توانایی بالایی در توضیح و توصیف انسان و تعالی بخشیدن به او دارند. برای مثال دیدگاه‌های انسان‌گرا و از جمله دیدگاه مازلو از دیدگاه‌های متأخر و رشدیافته در روانشناسی هستند، اما وقتی که ما اسلام را با این دیدگاه‌ها و همین دیدگاه انسان‌گرا که از دیدگاه‌های متأخر و متکامل در انسان‌شناسی است، مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که اسلام بسیار فراتر از این دیدگاه‌ها مطرح می‌شود و فاصله این دیدگاه را با دیدگاه انسان‌شناختی قرآن بسیار زیاد می‌بینیم.

انسان کاملی که مازلو مطرح می‌کند، مشکلات زیادی دارد. برای مثال، از نظر اسلام ضرورتی نیست که حتماً نیازهای مادی شما در یک سطح خیلی خوب کاملاً برآورده شود تا بتوانید به سطوح بالاتر بیندیشید، بلکه به عکس می‌توانید به رغم فشارهای مادی به نیازهای برتر خود توجه کنید. شما می‌توانید حتی زندگی سختی هم داشته باشید چنان که در صدر اسلام یاران پیامبر(ص) در سختی‌های زیادی به سر می‌بردند، اما به سطوح متکاملی از تعالی انسانی و الهی دست پیدا کنید. این نمونه‌ای است از فاصله یکی از دیدگاه‌های انسان‌شناختی مهم و برجسته در بین مکاتب روانشناسی با انسان‌شناسی قرآن.

ایکنا: آیا می‌توان از انسان‌شناسی اسلامی به نحوی ایجابی و مستقل سخن گفت یا این که ما باید جویای این انسان‌شناسی از طریق جرح و تعدیل‌هایی صرفاً در قالب علوم جدید باشیم؟

من فکر می‌کنم انسان‌شناسی اسلامی و انسان‌شناسی قرآنی مبانی خاصی دارد و یک نظام فکری است که از توجه به مجموع آیات قرآن و مبانی عقلی که اسلام مطرح می‌کند به دست می‌آید. از مجموع این‌ها ما به انسان‌شناسی ویژه‌ای می‌رسیم که قابل رقابت با سایر دیدگاه‌هاست و بر اساس این است که ما می‌توانیم انسان‌شناسی غربی را محک بزنیم.

ایکنا: این انسان‌شناسی اسلامی مورد نظر تا چه حد با آن چه امروزه به عنوان انسان‌شناسی مطرح می‌شود نسبت دارد؟ آیا این انسان‌شناسی توان فراتر رفتن از مرزهای باورها و عقاید کلامی را دارد یا نه؟ چرا که اگر ما خود را به انسان‌شناسی با رویکردی کلامی محدود کنیم بسیاری از حوزه‌های مطالعاتی مورد توجه و مؤثر در علوم انسانی را از دسترس خود خارج کرده‌ایم و با توجه به رویکردمان تنها می‌توانیم به برخی از مباحث بپردازیم. به طور مشخص آیا مباحث قرآنی و اسلامی مطرح شده درباره انسان می‌تواند فراتر از جرح و تعدیل، نسبتی با ادبیات و منظومه‌های ایجاد شده در دانش که عموماً حاصل تجربه بشری هستند، برقرار کند؟

انسان‌شناسی‌ای که ما مطرح می‌کنیم، مقدمه و مبنایی برای روانشناسی اسلامی، برای علوم تربیتی اسلامی، برای جامعه‌شناسی اسلامی و برای علوم انسانی اسلامی می‌شود. حالا اگر این انسان‌شناسی مبنا قرار گرفت و در قالب روانشناسی اسلامی عرضه شد، آن وقت است که کاملاً ارتباطش با انسان‌شناسی تجربی و با تئوری‌های موجود و با وضع فرد و جامعه به طور عینی، کاملاً آشکار می‌شود.

ما باید اولاً ابعاد انسان‌شناسی اسلامی را آشکار کنیم و بعد بر اساس آن تعلیم و تربیت اسلامی را بنویسیم و این تعلیم و تربیت اسلامی را در مدرسه، در نهادهای تربیتی، در رسانه اجرا کنیم. روانشناسی اسلامی بنویسیم و رابطه انگیزش و رفتار را در قرآن بررسی کنیم و بعد این انگیزش و رفتار را در روانشناسی اسلامی به کار ببریم، تحلیل کنیم و بعد در تعلیم و تربیت، در مدیریت به کار ببریم و آن وقت است که ما تجلی عینی این انسان‌شناسی را در جامعه و فرد می‌توانیم ببینیم و اندازه بگیریم.

ایکنا: به نظر می‌رسد که با توجه به آن چه بیان شد باید از دو انسان‌شناسی اسلامی سخن گفت؛ یک انسان‌شناسی اسلامی پیشین و یک انسان‌شناسی اسلامی پسین. بدین معنا که در آموزه‌های قرآنی و اسلامی نکاتی انسان‌شناختی مطرح است که به عنوان مبانی در مطالعات و نهادهای اجتماعی اخذ می‌شوند. مجموعه این نکات و مبانی همان انسان‌شناسی اسلامی پیشین هستند. اما با توجه به این که علوم انسانی متعارف علمی تجربی و پسین هستند و از مطالعه جامعه ساخت یافته‌اند، می‌توان از یک انسان‌شناسی اسلامی سخن گفت که در مطالعات تجربی درباره جامعه‌ای که از مبانی اسلامی متأثر شده است، شکل می‌گیرد. آیا انسان‌شناسی‌ای که در این مرحله شکل می‌گیرد، انسان‌شناسی تجربی و پسینی اسلامی خواهد بود؟

بله، در واقع اگر بخواهیم چنین پیوندی برقرار کنیم، باید یک کل را در نظر بگیریم که در آن علوم انسانی بر انسان‌شناسی قرآنی مبتنی شوند و بیایند در علوم انسانی اجرا شوند و در تعلیم و تربیت بر آمده از آن مؤثر واقع شوند. چون تعلیم و تربیت یک معنای عام دارد و نهادهای مختلف را در بر می‌گیرد، خانواده را، مدرسه را، رسانه را، نهادهای همکاران، نهاد اقتصادی، نهاد سیاسی و نهاد اجتماعی را، هنر را و همه این‌ها را در بر می‌گیرد. ما باید بیابیم و بر اساس انسان‌شناسی قرآنی چنین تعلیم و تربیتی را تدوین کنیم.

ایکنا: این تعلیم و تربیت به معنای عام چه جایگاهی در کلیتی که شما می‌فرمائید دارد؟ آیا تأکید شما حاکمی از رویکرد خاصی به تعلیم و تربیت در روند گذار به علوم انسانی اسلامی است؟

این تعلیم و تربیت قرار است بگوید که هر نهادی چه کار باید برای رشد و کمال فرد بر اساس آموزه‌های اسلام انجام دهد. خود این تعلیم و تربیت مبتنی بر روانشناسی اسلامی است و همه علوم انسانی اسلامی باید مبتنی بر انسان‌شناسی اسلامی باشد. در واقع بخشی از مبانی این تعلیم و تربیت و در واقع مبانی دورتر آن از انسان‌شناسی اسلامی اخذ می‌شود و بخشی دیگر از این مبانی که مبانی نزدیک آن باشند از دل دیگر علوم انسانی اسلامی بیرون خواهد آمد. اگر این سلسله کامل شود و بر اساس انسان‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی را تدوین کنیم و بر اساس قواعدی که از آن جا استخراج می‌کنیم، انسان را در نهادهای مختلف تربیت کنیم، یعنی تعلیم و تربیت‌مان و مدیریت‌مان را اسلامی کنیم و نهادهای مؤثر بر رفتار فرد و جامعه را مانند خانواده، رسانه، نهاد سیاست، نهاد اقتصاد، نهاد آموزش و پرورش و ... را اسلامی کنیم، همه این‌ها در یک شبکه کاملی قرار می‌گیرند که رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهند.

در این صورت آن انسان‌شناسی اولیه که مبنای ما بود در علوم انسانی تجلی پیدا می‌کند و بعد از دل علوم انسانی رفتار انسان‌ها در جامعه شکل می‌گیرد و لذا انسان‌شناسی اسلامی دیگر یک امر تجربیدی ذهنی نخواهد بود، بلکه آن دیدگاه در جای جای جامعه اثر خود را نشان خواهد داد. آن وقت است که ما می‌توانیم الگوی اسلامی انسان‌شناسی اسلامی و الگوی انسان‌شناسی قرآنی را با سایر الگوها مقایسه کنیم و خروجی نظری و علمی هر کدام را ببینیم.

ایکنا: آیا صرفاً ما باید در این انتظار به سر ببریم که مبانی اسلامی و تعلیم و تربیت برآمده از آن چرخه تحول علوم را کامل کنند؟ آیا در این صورت ما همچنان خود را محدود به رویکرد کلامی نساخته‌ایم؟

ببینید ما در دیدگاه خودمان نباید وامدار بقیه دیدگاه‌ها شویم. باید مبانی خودمان را روشن کنیم و بعد باید به سراغ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و دانش‌های غربی برویم. لذا دانش‌های غربی هم آن مقدار که مبتنی بر مبانی غیرقابل پذیرش غربی هستند برای ما قابل پذیرش نخواهند بود و آن مقداری که مبتنی بر آن‌ها نباشند قابل پذیرش خواهند بود.

درست است که بحث‌هایی که الان بنده مطرح کردم بحث‌های فلسفی، کلامی، قرآنی است، اما این گونه نیست که مطلبی باشد که نشود نسبت و رقابت آن را با سایر دیدگاه‌ها مشخص کرد؛ بلکه این مطالب هم در عرصه نظری قابل رقابت است و هم در عرصه عمل.

اجمال مطلب این است که انسان‌شناسی قرآنی مهمترین مبنای تحول در علوم انسانی است و در حقیقت انسان‌شناسی قرآنی مادر علوم انسانی اسلامی است. اگر انسان‌شناسی قرآنی شناخته و عرضه شود و بر پایه آن علوم انسانی شکل بگیرد آن چیزی است که می‌تواند علوم انسانی را اسلامی کند و از علوم انسانی غربی آن را جدا کرده و فاصله آن را آشکار کند. ما در سایه انسان‌شناسی قرآنی یک بخش از نظریات غربی را پالایش می‌کنیم، و یک بخش‌های جدیدی را اضافه می‌کنیم و در سایه آن پالایش و این اضافه کردن، علوم انسانی تازه‌ای متولد می‌شود و از این علوم انسانی جدید جامعه جدیدی را می‌سازیم، انسان جدیدی را می‌سازیم، فرهنگ جدیدی را می‌سازیم و این گونه اثر عینی و عملی انسان‌شناسی قرآنی در جامعه محقق و آشکار خواهد شد.

باید علوم غربی را بر اساس انسان‌شناسی اسلامی دآوری کنیم در حقیقت امروزه علوم انسانی هستند که انسان را و جوامع را شکل می‌دهند و هدایت می‌کنند. ما هم اگر بخواهیم به سمت قرآن و به سمت علوم انسانی اسلامی حرکت کنیم باید علوم غربی را بر اساس انسان‌شناسی اسلامی دآوری کنیم و پالایش‌های لازم را انجام بدهیم و علاوه بر پالایش‌ها مسائل تازه و نظریه‌های تازه‌ای را که باید به این دانش‌ها افزود آن‌ها را هم اضافه کنیم و در واقع یک جامعه جدیدی با فرهنگ جدیدی را تولید کنیم.

ایکنا: آیا با مباحثی که ما در حال حاضر در حوزه انسان‌شناسی اسلامی و قرآنی داریم می‌توانیم امیدوار باشیم که چنین اتفاقی بیفتد یا حداقل به سرعت این جریان پیش برود؟ البته این کار یکباره انجام نمی‌شود چون جامعه جامعه‌ای است که از قبل متأثر شده و باید به تدریج ما به این سمت حرکت کنیم. علاوه بر این ما نمی‌گوئیم که علوم انسانی غربی باید صد در صد کنار گذاشته شود، اما مقداری از آن که متفرع بر مبانی نامقبول است باید تغییر پیدا کند.

ایکنا: در واقع مقصود این است که همچنان که پیش از این مطرح شد، علوم انسانی پسینی و تجربی و منعکس کننده آن چیزی هستند که در جامعه ظهور دارد، اما مباحث ما هم گاهی اوقات با جامعه فاصله دارد و هم با ادبیات علمی‌ای که شاید نزدیکی زیادی با جوامع کنونی دارد. در این شرایط چه باید کرد؟

چیزی که هست این است که ما نیاز داریم که در انسان‌شناسی قرآنی از بحث‌هایی که تا حالا مطرح می‌شده است و خیلی ارتباط آن با علوم انسانی آشکار نمی‌شده، فاصله بگیریم و به زبان روز سخن بگوئیم. این انسان‌شناسی البته امکان کشف ساحت‌های تازه‌ای را هم برای ما فراهم می‌کند. در غرب امروزه مباحثی تحت عنوان روانشناسی اخلاق مطرح است اما ما با توجه به انسان‌شناسی قرآن می‌توانیم مباحثی را در این زمینه مطرح کنیم که با آن چه غربی‌ها می‌گویند متفاوت است و فاصله زیادی دارد. همچنین تربیتی که ما در سایه انسان‌شناسی قرآنی مطرح می‌کنیم و سطوح نیازی که امثال مازلو و دیگران مطرح می‌کنند با سطوح کمالی که ما مطرح می‌کنیم متفاوت است.

در هر صورت برای این که به مسائل کنونی نزدیک شویم باید بگوئیم که انسان‌شناسی قرآنی دقیقاً چه تأثیری بر جامعه‌شناسی اسلامی دارد، باید بگوئیم که انسان‌شناسی قرآنی کدام یک از مسائل تازه را برای روانشناسی اخلاق، برای روانشناسی انگیزش، برای جامعه‌شناسی علم، برای جامعه‌شناسی فرهنگ، برای نهادهای اجتماعی و سیر تحول آن‌ها، برای عوامل مؤثر بر رفتار پیشنهاد می‌دهد.

اما اگر هنوز همان حرف‌های قدیمی را مطرح کنیم، یعنی زبان ما زبان تازه‌ای نباشد و پیوند آن با مبانی، اصول، اهداف و مسائل و نظریات مطرح در علوم انسانی جدید مشخص نباشد این انسان‌شناسی خیلی مثر ثمر نخواهد بود و به درد جامعه هم خیلی نخواهد خورد.

چنین انسان‌شناسی‌ای همان طور که شما گفتید در سطح یک نظریه فلسفی یا کلامی یا تفسیری باقی خواهد ماند، در حالی که آن چیزی که ما به آن نیاز داریم این است که تک تک تأثیرات قبض و بسطی‌ای را که انسان‌شناسی قرآنی بر سایر علوم انسانی دارد، آشکار کنیم و بگوئیم که چه قبض و بسطی را در این‌ها ایجاد خواهد کرد و چه سعه و ضیقی را برای تک تک این‌ها به دنبال خواهد داشت و البته این‌ها را به تدریج باید اجرا کنیم.

ایکنا: در این رابطه چه وظایفی را متوجه مراکز علمی می‌دانید؟

اگر در دانشگاه‌های ما پایان نامه‌هایی که در علوم انسانی نوشته می‌شود جنبه‌های میدانی داشته باشد، این تحقیقات میدانی به تدریج می‌تواند به تدوین نظریات تجربی مولود انسان‌شناسی قرآنی بیانجامد و از دل این پایان‌نامه‌ها و از دل این نظریه‌پردازی‌ها ما بتوانیم ادعاهایی را که در باب انسان‌شناسی قرآنی و تأثیر آن بر علوم انسانی داریم، به نحو تجربی یا به نحو میدانی هم خودمان دریابیم و هم به دیگران عرضه کنیم، و هم آسیب‌شناسی کنیم و هم به سطح فعلی جامعه ارتقا بدهیم.